

هدف علم در «پارادایم اسلامی علوم انسانی»

مجید کافی*

چکیده

هدف علم در پارادایم‌های اثباتی، تفسیری و انتقادی، اگرچه مشخص‌اند، اما متفاوتند. هدف علم در پارادایم اثباتی تبیین، در پارادایم تفسیری فهم و تفسیر رفتار و در پارادایم انتقادی تغییر پدیده‌ها و رهایی بخشی انسان‌ها است. حال پرسش این است که بر فرض پذیرش «پارادایم اسلامی علوم انسانی»، هدف علم در آن چیست؟ در این جستار از روش تحلیل متن استفاده کرده‌ایم و مبنای کار این‌گونه است که ابتدا پرسش‌هایی طرح می‌شود و بعد به جستجوی پاسخ آن در قرآن و روایات مرتبط می‌پردازیم. در روش تحلیل متن ارتباط بین رجوع به متن و نتیجه‌گیری درباره هر مطلب، دو سویه و مکرر است؛ یعنی با طرح پرسش، جستجو در متن را آغاز می‌کنم و پس از مطالعه متن، ممکن است، فهم آیه‌ای فهم آیه دیگر را تکمیل، اصلاح و گاه عوض کند. نتیجه اینکه هدف پارادایم اسلامی علوم با توجه به آیات قرآن و روایات مرتبط، اصلاح فردی و اجتماعی با یک زبان علمی است؛ چرا که عالم طبیعت و نظام اجتماعی را می‌توان تبیین و فهم کرد تا بتوان اصلاحشان کرد تا کارشان را خوب انجام دهند. راهکار اصلاح عبارت است از تبیین درست و فهم دقیق پدیده‌های طبیعی در نظام طبیعت؛ و تبیین درست، فهم دقیق، انتقاد سازنده از وقایع اجتماعی و آگاه کردن افراد و عناصر نظام از وظایف و تکلیفشان در نظام اجتماعی. واژگان کلیدی: پارادایم اسلامی، اصلاح‌گرایی، هدف علم، علوم انسانی، پارادایم علمی.

هدف علم در «پارادایم اسلامی علوم انسانی»

علوم جدید اعم از طبیعی و انسانی بر یک سری اصول موضوعه و پیش فرض بنا شده‌اند که در اصطلاح پارادایم نامیده می‌شوند. هر پارادایمی از سایر پارادایم‌ها با تعاریفی خاص برای مؤلفه‌ها و شاخص‌های مشترک پارادایمی متمایز می‌شود. در فلسفه علوم انسانی سه پارادایم بیشتر از سایر پارادایم‌ها خودنمایی می‌کنند: پارادایم اثباتی، پارادایم تفسیری و پارادایم انتقادی. تمام مؤلفه‌ها و شاخص‌ها در پارادایم‌های سه‌گانه علم، هماهنگ و هم‌راستا با هدف علم و تحقیق در آن پارادایم تعریف می‌شوند. به عبارت دیگر همه اجزا و عناصر پارادایم‌ها با تحقق هدف آن پارادایم سازگار هستند و امکان ندارد، مؤلفه‌های تعریفی در پارادایم‌ها با هدف آن پارادایم ناسازگار باشند.

هدف و آماج علم و پژوهش در پارادایم‌های سه‌گانه اگرچه مشخص‌اند، اما متفاوتند. هدف تحقیقات در پارادایم اثباتی تبیین و بیان چرایی پدیده‌های طبیعی و انسانی (اجتماعی) است، هدف در پارادایم تفسیری فهم و تفسیر رفتار، کنش‌ها و پدیده‌های فردی و اجتماعی انسان است و در پارادایم انتقادی تغییر پدیده‌ها و رهایی بخشی انسان‌ها هدف است. حال پرسش این است که در فرض پذیرش «پارادایم اسلامی علوم انسانی»، هدف و آماج علم در پارادایم اسلامی علوم انسانی چیست؟

در بین آثار مدعیان علوم اسلامی انسانی، کمتر مطلبی دیده می‌شوند که به‌طور آشکار، به بررسی و تحقیق در باب این پرسش پرداخته و به آن پاسخی شایسته داده باشند. از این‌رو در این تحقیق، ضمن بازگویی هدف علم بر اساس سه پارادایم مشهور علوم و شناسایی اصول اصلی مرتبط با هدف علم و تحقیق در پارادایم‌ها، درصددیم با بررسی گزاره‌ها و آموزه‌های دین اسلام، به هدف علم در «پارادایم اسلامی علوم انسانی» دست یابیم.

اما این تحقیق بر این پیش فرض بنا شده است که اگرچه می‌توان بین علوم انسانی موجود در جوامع مختلف با وجود کثرت در نوع پارادایم‌ها مشترکات زیادی سراغ گرفت، اما به‌طور مسلم علوم انسانی از جهت مؤلفه‌های پارادایمی بسیار متفاوت خواهند بود. از این‌رو امکان دارد علوم انسانی موجود در جوامع اسلامی جنبه‌های مشترکی با علوم انسانی اثباتی یا تفسیری و یا انتقادی داشته باشد، ولی به‌طور مسلم در مؤلفه‌های پارادایمی با یکدیگر متفاوت خواهند بود.

هدف تحقیق در پارادایم پوزیتیویستی، هرمنوتیک و انتقادی چیست؟ هدف علم و تحقیق در پارادایم اثباتی کنترل و پیش‌بینی است و مکانیسم تحقق آن تبیین ساختاری و نهادی است. هدف علم و پژوهش در پارادایم تفسیری اکتشاف و مکانیسم آن درون‌فهمی است. هدف علم و پژوهش در پارادایم انتقادی تغییر و رهایی بخشی و مکانیسم آن پرده‌برداری و افشای امور غیرعلمی و خرافه‌ها است که خود را به جای داده‌های علمی نشانده‌اند. به عبارت دیگر در این سه پارادایم‌ها،

کنش و شئون خاص انسانی متفاوت تحلیل می‌شوند. در پارادایم پوزیتیویستی کنش انسان تبیین (ساختاری و نهادی)، در تفسیری درون‌فهمی و در انتقادی تبیین ساختاری و نهادی می‌شود، اما هدف در پارادایم اسلامی علوم انسانی اصلاح جان و جهان و مکانیسم آن تبیین، درون‌فهمی و تغییر جهت اصلاح امور است.

گفتنی است که منظور از هدف در این جستار، گاهی سوگیری کاربردی علم و گاهی هم نافع بودن علم است. براساس این باور مفهوم دینی یا اسلامی بودن علم جز در سوگیری آثار علمی، محدودیتی برای علوم نظری، تجربی یا کاربردی ایجاد نمی‌کند. اگر علوم جدید را بتوان در راستای هدایت‌گری انسان و فهم واقعیت، نه سیطره بر طبیعت، هدفمند کرد، می‌توان دم از اسلامی‌کردن علم در این تلقی زد. طبق این نگرش، علوم دینی یا اسلامی علومی هستند هماهنگ و همساز با اهداف دین که در تکامل و توسعه جامعه مؤثرند.

در این جستار از روش تحلیل متن یا به تعبیر مورس دوره روش «کلاسیک» استفاده برده‌ام و مبنای کار بر طبق این روش این‌گونه است که ابتدا پرسش‌هایی طرح می‌شود و بعد به جستجوی پاسخ آن در قرآن و روایات مرتبط پرداخته شده است (دورزه، ۱۳۶۲، ص ۱۰۴). در روش تحلیل متن ارتباط بین رجوع به متن و نتیجه‌گیری درباره هر مطلب، دو سویه و مکرر است؛ یعنی با طرح پرسش، جستجو در متن را آغاز می‌کنیم و پس از مطالعه متن، ممکن است، فهم آیه‌ای فهم آیه دیگر را تکمیل، اصلاح و گاه عوض کند.

استفاده از روش تحلیل متن برای فهم نظریه قرآن در مورد یک موضوع بر این فرض استوار است که خداوند در قرآن یک نظم فکری نسبت به موضوع‌های طرح شده را ارائه کرده است؛ اما به دلیل نزول تدریجی آیات، مطالب مربوط به یک موضوع منظم، سیستماتیک و طبقه‌بندی شده ارائه نشده است. با وجود این هرگاه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با حوادث و یا پرسش‌هایی روبه‌رو شده و یا در مقام تصمیم و عمل قرار گرفته، آیه یا آیاتی نازل شده است. محقق در این روش سعی می‌کند، از طریق تفسیر موضوعی و استخراج آیات مرتبط با موضوع و تفسیر مجموعی آیات، به نظم فکری، نظریه و طرح مورد نظر خداوند پی‌ببرد و با استنادات مورد نیاز، نظم و طرحی جدیدی به محتوای آن آیات ببخشد.

هدف علم در پارادایم اثباتی

از جمله مسائل اساسی قابل بررسی در پارادایم اثباتی، تبیین چگونگی صدور کنش یا دیگر شئون انسانی از انسان است. در این مورد این پرسش طرح می‌شود که چرا و چگونه کنش یا شئون خاصی از انسان صادر می‌شود؟

اثباتی‌ها برآند تا علت اصلی صدور کنش انسانی را در مکان، زمان و موقعیتی خاص واکاوی و تبیین کنند. به عبارت دیگر علت اصلی آن کنش را بیان یعنی تبیین کنند؛ پس تبیین یعنی بیان علی کنش‌ها و شئون انسانی انسان‌ها. اثباتی‌ها باور دارند با وجود تعدد و تکثر کنش‌های انسانی و تنوع و تفاوت نوعی کنش‌های انسان می‌توان تبیینی از کنش انسان به دست داد که در هر اوضاع و احوالی کاربرد داشته باشد.

زمانی که بحث از تبیین^۱ پدیده‌ها می‌شود، محقق اثباتی، در جستجوی کشف قوانین و روابط علی بین پدیده‌ها و رخداد‌های بین آنها است. به همین لحاظ در علوم اجتماعی تبیین، بحث از چرایی زندگی اجتماعی است. در علوم انسانی تبیین بحث از چرایی کنش و رفتار فردی و اجتماعی انسان‌ها است. تبیین که در واقع جواب به پرسش «چرا» است، با علت‌یابی، قابل حصول است. زمانی که تبیین انجام شود، دستکاری محقق برای ایجاد تغییراتی جهت رخداد شرایطی معین در آینده، امکان‌پذیر می‌شود. به بیان دیگر، براساس تبیین، پیش‌بینی امکان‌پذیر خواهد بود. مبنای پیش‌بینی رویدادها، یا کنش انسانی در آینده، تبیین است. از طریق شناسایی دقیق و معتبر روابط علی است که امکان کنترل، به عنوان هدف تحقیقات اثبات‌گرایانه، فراهم می‌شود و براساس کنترل، پیش‌بینی محقق می‌گردد (نیومن،^۲ ۱۹۹۷، ص ۶۵؛ به نقل از ایمان، ۱۳۹۱، ص ۱۸۲).

هرگونه خطا در تبیین، می‌تواند پیش‌بینی آینده را توأم با خطا سازد. پیش‌بینی، مبنای تجربی تبیین را حمل می‌کند و به همین لحاظ است که هرگونه پیش‌بینی، بدون اتکای تجربی را پیش‌گویی و الهام‌گویند که اعتباری ندارد (همان، ص ۱۰۸). بنابراین، هدف اساسی علم اثباتی، تبیین است تا براساس آن، کنترل و پیش‌بینی فراهم شود. تبیین اثباتی، به دنبال ارائه قوانین علی عامی است که مشاهدات خاص از زندگی اجتماعی را پوشش می‌دهد.

بیشترین تأکید اثباتی‌ها بر تبیین ساختاری است.^۳ در تبیین ساختاری علت اصلی کنش انسان با توجه به عوامل مادی (ویژگی‌های بدنی، محیط زیست و جغرافیایی، عوامل اجتماعی ناساخته انسان) که او را احاطه کرده‌اند، تبیین می‌شود. طبق این تلقی عامل کنش انسان ساخته خود انسان نیست. در پارادایم اثباتی که از تبیین ساختاری استفاده می‌کنند، از آنجا که عامل کنش انسانی عالم

1. Explanation

2. Newman, W. L.

۳. در فلسفه علم به چهار نوع تحلیل توجه شده است. تبیین ساختاری، تحلیل روان‌شناختی، تحلیل نگرشی و تحلیل نهادی. تحلیل نهادی، توصیه می‌کند که برای فهم رفتارها، باید سراغ ساخته‌های بشری و مصنوعات انسانی برویم. نهادها از ساخته‌های انسان محسوب می‌شوند. همچنین قواعد اجتماعی و فرهنگ را انسان خلق کرده است. قائلان به تحلیل ساختاری معتقدند، این جهان بیرونی است که رفتار انسان را همچون سایر موجودات (نبات، جماد و حیوان)، تعیین می‌کند و انسان را به سمت و سوی کنش خاصی سوق می‌دهد، بنابراین، توصیه این رویکرد آن است که باید از متدولوژی علوم طبیعی استفاده کرد.

بیرون است، از روش‌شناسی علوم طبیعی برای شناخت کنش انسانی استفاده می‌شود. شایان ذکر است که احکام صادره در تبیین ساختاری کلی و تعمیمی است (ر.ک: ملکیان، ۱۳۹۰، ص ۴۵-۴۸).

آنچه در مرکز توجه رهیافت اثبات‌گرایی قرار دارد و به سخن دیگر آنچه هدف پارادایم پوزیتیویستی، علوم و نظریه‌های ذیل علوم پوزیتیویستی را تشکیل می‌دهد، عبارت از «تبیین» وقایع قابل مشاهده است. تبیین پدیده از لحاظ علمی، اثبات این مسئله است که آن پدیده نمونه‌ای از قانون علمی است. گاه به این مدل «قانون فراگیر» تبیین علمی می‌گویند. قوانین علمی، گزاره‌هایی در مورد الگوهای عام و تکرارشونده تجربه هستند. اگر تبیین پدیده‌ای به اثبات این مسئله بستگی دارد که نمونه‌ای از قانون عام است، پس شناخت این قانون باید ما را قادر سازد رخدادهای آینده از آن نوع را پیش‌بینی کنیم. منطق پیش‌بینی و تبیین یکی است. این امر، گاه به نظریه «تناسب تبیین و پیش‌بینی» معروف است (بنتون و کرایب، ۱۳۸۴، ص ۳۸ و ۳۹).

تحقیق اثبات‌گرایانه، طیفی از اهداف را دربرمی‌گیرد: کشف، توصیف، تبیین و ارزیابی. توصیف همراه با ثبت نظم‌های مشاهده‌شده، در درجه اول، برای اثبات‌گرایی حائز اهمیت است. اساسی‌ترین هدف تحقیق اثبات‌گرا، کشف یک پدیده است؛ این کار، دیگر ابعاد یک تحقیق را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد. توصیف خصوصیات پدیده، یا تبیین قواعد آن، پیش‌بینی نتایج ممکن تحت شرایط معین و تلاش برای تغییر آن در برخی جهات و شاید نظارت بر این تغییرات، مراحل بعدی است که در تحقیق دنبال می‌شود (ر.ک: بلیکی، ۱۳۹۱، ص ۵۹۱).

واقعیت این است که اگر در علوم انسانی بتوانیم به تبیین هم دست بزنیم، فقط در موارد بسیار کمی می‌توانیم عناصر یک قانون تغییرناپذیر را نشان دهیم، به‌گونه‌ای که هر شخصی بتواند مورد تبیین شده را به صورت منطقی از آن قوانین استنتاج کند. شاید بتوان در علوم انسانی همبستگی بین چند متغیر را به وسیله تکنیک‌های آماری نشان داد که گاهی پنداشته می‌شود متغیرهای مستقل نقش «علی» برای متغیرهای وابسته دارند، اما باید به خاطر داشت که علوم انسانی هرگز نمی‌تواند رفتار فرد خاصی را با اطمینان پیش‌بینی کنند. از نگاه آماری تکنیک‌های آماری به کار رفته در تبیین فقط زمانی موفق خواهند بود که با تعداد زیادی مورد سروکار داشته باشند. همیشه احتمال دارد متغیر اراده مداخله کند و وضعیت را تغییر دهد. خود انسان نیز به عنوان موضوع علوم انسانی می‌تواند علم به وضعیت را به متغیری جدید تبدیل کند و وضعیت را تغییر دهد (ر.ک: مارتین، میلز و پیکرینگ، ص ۲۶-۲۷).

هدف علم در پارادایم تفسیری

در پارادایم تفسیری، هدف اساسی فهم کنش یا دیگر شوؤنات انسانی است. عالم تفسیری می‌کوشد پیش‌فرض‌هایی را که مردم با آنها جهان را می‌نگرند بشناسد، همچنین به وضعیت‌هایی که در آن زندگی می‌کنند توجه کند تا کنش‌های آنها را دریابد. از این‌رو یکی از مسائل پارادایم تفسیری چگونگی فهم کنش انسان است. در تلقی تفسیرگرایان کنش انسان به جای اینکه تبیین شود،^۱ باید فهم شود. بدین معنا که برای چگونگی صدور کنش انسان باید به بینش‌ها و گرایش‌ها و عالم درون انسان توجه کرد تا کنش سرزده از او را فهمید. بر خلاف تلقی اثبات‌گرایانه که کنش انسان را با عامل محیط مادی و بیرون از انسان تبیین می‌کنند.

فهم در رویکرد تفسیری، متفاوت از تبیین علی در رویکرد اثبات‌گرایی است. تبیین بر محیط خارج از انسان متکی است که قوانین عام و جهان‌شمول، آن را احاطه کرده است. در حالی که تفسیر، رو به درون انسان دارد و توجه می‌کند به اصالت معنایی که انسان خلق می‌کند. در رویکرد تفسیری، کنش و رفتار انسان‌ها نتیجه تلقی و تصویری است که انسان‌ها از جهان دارند. به عبارت دیگر، این تلقی انسان از جهان است که کنش آنان را می‌سازد و نه جهان واقع.

در تلقی تفسیرگرایان کنش انسان برآمده از اموری است که برساخته خود انسان^۲ است که باید در این صورت رفتار و کنش انسان‌ها تحلیل نهادی شود و یا برآمده از ساحت‌های درونی انسان (بینش‌ها، گرایش‌ها و خواست و اراده) است که باید تحلیل نگری شود؛ اگرچه خود بینش‌ها و گرایش‌های انسان نیز پیامد عضویت او در یک گروه خاص اجتماعی است. به عبارت دیگر انسان برآیند مجموعه باورها، معرفت‌ها، احساسات، عواطف و هیجاناتی است که گروه‌های مختلف اجتماعی که او عضو آنها است، به او القاء می‌کنند. عضویت در یک گروه خاص به او عقاید، باورها، عواطف، احساسات و هیجانات خاصی می‌دهد. مجموعه این ساحت‌ها شکل‌دهنده شخصیت فرد است که خود موجب سرزدن کنش خاصی از او می‌شود (ر.ک: ملکیان، ۱۳۹۰، ص ۴۷). نتیجه اینکه رفتار، کنش و شئونات دیگر انسان در رویکرد تفسیری تحلیل نهادی و یا تحلیل نگری می‌شود. شایان ذکر است که تحلیل نهادی از صدور حکم کلی برای همه کنش‌های انسان‌ها ناتوان است؛ چرا که نهادها، قواعد و فرهنگ‌ها از جامعه‌ای به جامعه دیگر و از گروهی به گروه دیگر متفاوت است. از این‌رو از صدور حکم کلی برای کنش انسان ناتوان است.

۱. البته گاهی نیز از این نوع تحلیل با عنوان «تبیین نگری» یاد می‌شود که استفاده از کلمه تبیین برای آن خالی از اشکال نیست. در رویکرد تفسیری برای تحلیل کنش و رفتار انسانی از تحلیل نگری کنشگران استفاده می‌شود.
 ۲. در تبیین نهادی محققان برای فهم کنش انسان به برساخته‌های انسان توجه می‌کنند. به عبارت رساتر عامل کنش انسان در محیط فرهنگی و اجتماعی یافت می‌شود که برساخته خود انسان است. نهادها، فرهنگ و قواعد اجتماعی ساخته انسان است که سبب صدور کنش خاص از انسان می‌شود.

توضیح اینکه، تفسیر، شامل مفاهیم و تعمیم‌های محدود شده است که مستقل از تجربیات افراد مورد مطالعه نیست. تفسیر، خصیصه تفریدی و استقرائی دارد. خصیصه تفریدی تفسیر، به ارائه نمادین یا توصیف غنی از پدیده مورد مطالعه می‌انجامد. تفسیر، در توصیف جزئیات، بسیار غنی و پرمایه است، ولی از لحاظ سطح انتزاع، جهت تعمیم نظری محدود است. توصیف غنی و پرمایه تفسیری، به انعکاس دلایل کنشگر می‌پردازد که متکی بر آن دلایل، فهم و درک کنش امکان‌پذیر می‌شود. در فرایند تفسیر، می‌توان به انگیزش‌های درونی کنشگر، الصاق معانی به چیزها و دیگر مردم و همچنین درک شخصی وی واقف شد. یک تفسیر معتبر، می‌تواند احساس مورد مطالعه را بدون محدودیت و تنش درک کند؛ چون در آن معانی، ارزش‌ها، الگوهای تفسیری و مناسبات زندگی که این افراد در زندگی روزمره خود به کار می‌برند، منعکس است. بدین لحاظ تفسیر، شبیه یک نقشه کامل و خلاصه‌شده‌ای از جهان اجتماعی مطالعه می‌گردد. در این نقشه، چگونگی تعاملات اجتماعی (به لحاظ نمادی، گفتاری و کرداری) زندگی روزمره افراد، ارائه می‌شود.

تیین اثباتی، مبنایی جهت پیش‌بینی است. در حالی که در تفسیر، پیش‌بینی در تبیین اثبات‌گرایی وجود ندارد. در تفسیر، انعکاس سیستم معانی مشترک کنشگران عرضه می‌شود؛ از این‌رو اساس همه کنش‌های کنشگران، با یک سیستم معانی مشترک که رخ داده، یا در حال رخ دادن است، قابل فهم است.

تفسیر، در خدمت جواب دادن به سؤال «چگونگی» است، تا به سؤال «چرایی» که در تبیین اثباتی محوریت دارد. براساس این، تفسیر، به لحاظ ذهنی انعطاف‌پذیر و متغیر است و برحسب موارد مختلف، می‌تواند تفسیر متفاوتی ارائه شود. ذهنیت و معنای موجود در تفسیر، محصول فرایند تحقیق غیرکمی است. فرایند تحقیق کیفی، با هدف کشف، سازمان‌دهی و انتزاع معنا انجام می‌شود، تا تفسیری ارائه شود.

تفسیر، ادعای تعمیم و جهان‌شمولی یافته‌ها را ندارد، براساس این اصل، کنش اجتماعی باید در شرایطی که ابراز می‌شود، فهم و تفسیر گردد. به عبارت دیگر هدف تحقیق تفسیری کشف معنا، آن هم در محدوده زمانی و مکانی و در فرهنگ خاص است که این امر، خصیصه نسبی‌گرایی به جای عام‌گرایی را تقویت می‌کند (ر.ک: ایمان، ۱۳۹۱، ص ۱۱۳).

هدف دیگر رویکرد تفسیری، نظری‌پردازی است. بدین معنا که با روش کیفی و نظریه‌سازی تفسیر ارائه می‌شود. نظریه‌پردازی باعث می‌شود، که چشم‌انداز ذهنی و نگاه ایدئولوژیک مردم در دنیایی که زندگی می‌کنند، معرفی شود. با معرفی این عناصر معنایی، می‌توان به چگونگی شکل‌گیری و فعالیت زندگی روزمره مردم دست یافت. به همین جهت هدف در پژوهش‌های

تفسیری، فقط فهم نظر و ایده مردم نیست، بلکه هدف صورت‌بندی و تئوریزه کردن یافته‌هایی است که به دست می‌آید (همان، ص ۱۸۸-۱۹۲).

علوم اجتماعی تفسیری، به معنای رفتار یا کنش انسانی توجه دارد. دستیابی به معنا، جز از طریق تعامل خلاق و فعالانه محقق با مورد مطالعه امکان‌پذیر نیست. هدف در این تعامل، فهم پاسخ این پرسش است که مردم در زندگی روزمره، چگونه معنا را خلق می‌کنند. مردم در زندگی روزمره، به دنبال فهم دنیایی هستند که در آن زندگی و فعالیت می‌کنند. آنان، معانی ذهنی تجربه‌هایشان را توسعه می‌دهند؛ معنایی در جهت فهم اشیا و پدیده‌های معین. این معانی، متعدد و چندگانه‌اند و به همین لحاظ، محقق باید به پیچیدگی دیدگاه‌های مردم، به جای تصور باریک و جزئی و قابلیت دسته‌بندی محدود آن توجه نماید. بر این اساس، هدف تحقیق تکیه بر دیدگاه‌های مشارکت‌کنندگان از موقعیت است. این معانی، در تعامل میان انسان‌ها شکل می‌گیرد و از طریق هنجارهای تاریخی و فرهنگی در زندگی افراد، عملیاتی می‌شود (همان، ص ۱۱۷).

از نظر سویژکتیویست‌ها، هدف علوم اجتماعی، سردرآوردن از کردار انسان از راه فهمیدن مقصود آن است. در تفسیرگرایی، معقول بودن انگیزه‌ها و نه تبیین (= قانون پیش‌بینی‌کننده)، ملاک تبیین (= فهم رفتار) است. در ویس میان تبیین (= رخدادهای طبیعی را ذیل قوانین نظم علی گنجاندن) و فهم (= دست آوردن معنای ذهنی کنش‌ها و محصولات انسانی)، تمایز می‌گذارد. اگر تبیین علی اصلاً نقشی داشته باشد، بدون فهم، مطلوب شمرده نمی‌شود (روبینشتاین، مارکس و ویتگنشتاین، ۱۳۸۶، ص ۳۳ و ۳۴).

هدف علم در پارادایم انتقادی

اثبات‌گرایی، با اصالت دادن به بستر نظام اجتماعی که از خصیصه جهان‌شمولی و روابط علی برخوردار است، به دنبال تبیین علی (تحلیل ساختاری) رویدادهای اجتماعی است. تفسیرگرایی، با اصالت فرهنگ و نقش کنش‌های با معنای کنشگران اجتماعی، در ساخت‌وساز بستر اجتماعی از طریق فرهنگ، به دنبال فهم و تفسیر نظری پدیده‌های اجتماعی (تحلیل نهادی و نگرشی) است. هدف پارادایم انتقادی، متمایز و متفاوت از تبیین و تفسیر، نوعی تحلیل دیالکتیکی است که به دنبال توضیح تغییرات اجتماعی است. اگرچه تبیین، بر راهبرد ابزاری متکی است و تفسیر بر راهبرد عملی تأکید دارد، ولی تغییر، بر اساس راهبرد تاریخی انجام می‌شود. در راهبرد ابزاری تبیین اثبات‌گرایی، اصالت جبریت و آن هم جبریت محیط خارج از انسان و در راهبرد عملی تفسیری، اصالت اراده و اختیار انسان وجود دارد؛ در حالی که در راهبرد تاریخی تحلیل دیالکتیکی، هم اصالت جبر و هم اصالت اختیار نهفته است.

با رجوع به بحث ماهیت انسان، متوجه می‌شویم که تبیین علی با اصالت عقلانیت، تفسیر نظری با اصالت خلاقیت و تحلیل دیالکتیکی با اصالت عقلانیت و خلاقیت حاصل می‌شود.

گفته شد تحلیل انتقادی، خصیصه دیالکتیکی، فرایندی و تاریخی دارد؛ به همین لحاظ انسان به صورت فعال در ساخت‌وسازهای اجتماعی مشارکت می‌کند و می‌تواند بر زندگی خود کنترل داشته باشد. اگرچه انسان‌ها به وسیله شرایط مادی، زمینه اجتماعی و شرایط تاریخی که در آن زندگی می‌کنند، محدود می‌شوند (جبریت)، ولی می‌توانند آگاهی و راه‌های جدید زندگی را توسعه داده و ساختارها، روابط و قوانین موجود را تغییر دهند (اختیار).

برای انجام این امر، لازم است که مردم، نخست دیدگاهی از آینده و مشارکت جهت دستیابی به آن را در بین خود توسعه دهند، تا بتوانند بر مواردی که آنها را محدود و بر آنان ایجاد سلطه می‌کند، غلبه یابند. در این راستا، دستیابی به آگاهی درست از آینده و فهم درست از توانایی خود، جهت تغییر وضع موجود مهم و اساسی است. اگرچه تغییر، اصالت دارد و انسان، توانایی تغییر در جهت آزادی خود را دارد؛ ولی این امر به منزله هر تغییر یا هر طریقی که انسان بخواهد، نیست، بلکه تغییر، متکی بر سنت تحولات تاریخی است که به آزادی انسان منجر شود و انسان باید بر آن سنت، آگاهی یابد. این آگاهی، همان آگاهی راستین است که جایگزین آگاهی کاذب مبتنی بر دانش عامه می‌شود. اگر آگاهی کاذب، مردم را به خویشتن‌داری، مماشات، حفظ وضع موجود و احترام به منافع طبقه مسلط ترغیب می‌کند، آگاهی راستین، آنان را به تحول‌خواهی، نفی سلطه طبقه مسلط و حذف منافع طبقه مسلط، برای رفع نابرابری و استثمار فرامی‌خواند. از طریق آگاهی راستین، سطح زیرین واقعیت آشکار می‌شود، چگونگی تغییر توصیف می‌گردد و آینده‌ای به نفع انسان‌ها و به‌خصوص انسان‌های ناتوان را نوید می‌دهد.

تحلیل انتقادی، در راستای نقد شرایط، نقشه‌ای را برای تغییر فراهم می‌سازد. در این نقشه، چگونگی تغییر قوانین آشکار زندگی، ارائه می‌شود. براساس این نقشه، تغییر اگرچه مشکل، ولی امکان‌پذیر است. اگرچه علم تفسیری نیز نقشه جهان اجتماعی را ارائه و توصیف می‌کند، ولی در علم انتقادی افزون بر توصیف دنیای اجتماعی، چگونگی تغییر و تحول آن را نیز ارائه می‌دهد. هر دو رویکرد، به نحوی وضع موجود زندگی را که همان زندگی روزمره است، توصیف می‌کنند، ولی علم انتقادی، با سیاسی کردن زندگی روزمره و تسلط انسان بر آن، در راستای تغییر و تحول اجتماعی، برنامه تغییر را معرفی می‌کند. بنابراین، علم انتقادی، اعتبار و صحت خود را در توصیف دقیق شرایط موجود که تحت ساختارهای پنهان ایجاد شده است و ارائه میزان معرفتی که برای تغییر آن لازم است، می‌داند. مردم به وسیله علم انتقادی، راهنمایی می‌شوند و آموزش لازم برای فهم و درک نقش تاریخی

خود را برای بهبود شرایط کسب می‌کنند. این آموزش، منجر به اقدام از سوی مردم برای تغییر زندگی آنان می‌شود. در فرایند اقدام و عمل برای تغییر، اصلاحات لازم در دیدگاه انتقادی مردم حاصل می‌شود. در این فرایند، علم انتقادی به محک آزمون وارد می‌شود. به همین لحاظ، آزمون علم انتقادی ایستا نیست؛ بلکه در فرایند پویا و مداوم حضور، در عمل برای تغییر شرایط موجود، انجام می‌شود. در این فرایند، آگاهی راستین، جایگزین آگاهی کاذب می‌شود. بنابراین، رابطه دیالکتیکی بین اقدام^۱ و معرفت که در علم انتقادی معرفی می‌شود؛ در عمل ظهور می‌یابد. خصیصه بازتابندگی اقدام یا عمل انتقادی، ضمن آزمون علم و نظریه انتقادی، به انتقال آگاهی کاذب به آگاهی راستین می‌انجامد. این اقدام یا عمل انتقادی، در واقع همان پراکسیس است. پراکسیس، رسالت قرار دادن نظریه انتقادی، به درون کنش یا عمل را دارد. در این حالت، معنا به وسیله نظریه انتقادی به کنش داده می‌شود، نه به وسیله کنشگر (چنان که علم تفسیری معتقد است). در پراکسیس، این اعتقاد وجود دارد که تبیین هنگامی با ارزش است که به مردم، جهت درک درست از جهان واقعی کمک کند، تا بتوانند کنشی معتبر برای تغییر آن اتخاذ نمایند. بنابراین، معرفت از طریق عمل اجتماعی حاصل می‌شود که باید در خدمت تغییر محیط و تعامل با دیگران قرار گیرد (سایر، ۱۳۸۵، ص ۱۳). به طور خلاصه رویکرد انتقادی یک رویکرد هنجارین و ارزشی است.

علم انتقادی، محصول فاصله کم بین محقق و مورد تحقیق است. اگرچه فاصله‌گذاری اثباتی بین محقق و مورد تحقیق در رویکرد تغییر پذیرفته نیست، ولی ارتباط نزدیک دیدگاه تفسیری نیز قابل پذیرش نمی‌باشد. در علم انتقادی، عینیت و ذهنیت اصالت دارند، ولی سعی می‌شود که پلی بین این دو، تحت نظریه انتقادی ایجاد شود. عینیت، اصالت دارد و مستقل از ادراکات ذهنی انسان است؛ ولی این عینیت یا واقعیت عینی، خنثی نیست، بلکه معنایی نظری دارد که نظریه انتقادی به آن الصاق می‌کند. به همین لحاظ، واقعیت عینی، نیازمند تفسیر به وسیله، یک چارچوب ارزشی، نظری و معنایی است. اینکه تا چه حد ادراکات ذهنی انسان، منطبق با این تفسیر می‌شود، توانایی آن ادراکات، برای تفسیر واقعیت عینی بیشتر می‌شود. چارچوبی که تحت آن تفسیر، واقعیت عینی ارائه می‌شود، همان نظریه انتقادی است. محقق انتقادی، براساس نظریه انتقادی، به واقعیت مورد مطالعه وارد می‌شود و موارد مهم از غیر مهم و موارد جزئی از موارد اساسی را متمایز می‌کند. به سخن دیگر، قدرت تشخیص و تمیز محقق انتقادی یا عقلانیت او، متکی بر نظریه انتقادی است؛ ولی به عنوان یک انسان، باید بتواند براساس خلاقیت و مهارت انسانی با مردم، به ویژه مردم ناتوان، وارد تعامل اجتماعی شود و پیام عقلانیت را برای استفاده درست از خلاقیت جمعی برای تفسیر و

1. Action

تحول اجتماعی به آنان ابلاغ کند. محقق انتقادی یک تسهیل‌گر و مصلح اجتماعی است که بذریع تغییر و تحول هدفمند را در بستر زندگی اجتماعی مردم ناتوان و تحت سلطه می‌پاشد، تا با مشارکت آنان ثمر دهد (ایمان، ۱۳۹۱، ص ۱۹۳-۱۹۸).

توجه و تأکید بیش از حد اثبات‌گرایی بر عقلانیت، به بی‌ارزش شدن خلاقیت فردی و جمعی انسان‌ها منجر شد که یکی از دلایل این موضوع، می‌توانست ترس بیش از اندازه اثبات‌گرایی از بازگشت جامعه به موازین عقیدتی و ذهنی قرون وسطا بوده باشد. توجه اندک به خلاقیت، به‌ویژه خلاقیت جمعی در اثبات‌گرایی، منجر به ضعف این پارادایم در تحلیل تحولات اجتماعی مانند انقلاب‌ها شد که از این منظر، پارادایم انتقادی با اصالت تغییر به‌جای ثبات و نظم، نگاه جدید و متفاوت پارادایمی را در عرصه علوم انسانی، ارائه نمود.

خلاصه اینکده

هدف پارادایم اثبات‌گرایی، تبیین (= رخداد طبیعی را ذیل قوانین نظم علی گنجانیدن)، هدف پارادایم تفسیری، فهم (= به‌دست آوردن معنای ذهنی کنش‌ها و محصولات انسانی)، و هدف پارادایم انتقادی، تغییر و رهایی‌بخشی است. جامعه‌شناسی به این سه پارادایم تا امروز تعلق دارد و به‌طور قطع از روش‌ها و نتایج هر سه رویکرد تأثیر می‌پذیرفته است. جامعه‌شناسی به‌عنوان عضوی از این پارادایم‌ها پرسش‌های مربوط به آنها را پاسخ می‌دهد. در نتیجه جامعه‌شناسی هدف تبیین، تفهم و تغییر دارد؛ اما هدف پارادایم اسلامی علوم انسانی و جامعه‌شناسی اسلامی چیست؟

هدف علم در رویکرد علم دینی

هدف علم در پارادایم اسلامی علوم چیست؟ پاره‌ای از رویکردهای علم دینی در صدد ارائه یک نظام فکری منسجم فارغ از کارایی و کارآمدی آن هستند، نه شناخت واقعیت بیرونی و کاربرد آن؛ به‌طور مثال هدف از روان‌شناسی اسلامی را ارائه یک منظومه فکری برگرفته شده از گزاره‌های کتاب و سنت با روش عقلی-تفسیری و گاهی اجتهادی که بیشتر جنبه متافیزیکی دارد، تلقی می‌کنند تا فهم و شناخت ویژگی‌های روحی و روانی انسانی که در آستانه قرن بیست‌ویکم و در جوامع صنعتی و یا جهان سوم زندگی می‌کنند و نیازمند هدایت و اصلاح هست. یا جامعه‌شناسی اسلامی را درصدد ارائه یک نظام علمی مبتنی بر گزاره‌های دینی به‌شمار می‌آورند، چه بتوانیم با آن مسائل اجتماعی را حل و جامعه معاصر و واقعیت‌های اجتماعی را شناخت یا نه؟ اما هدف علم در پارادایم اسلامی علوم به‌خصوص علوم انسانی شناخت، فهم و درک واقعیت بیرونی (انسان و جامعه) است و از ارائه نظام‌های معرفتی انتزاعی پرهیز می‌نماید.

بی‌شک، در پارادایم اسلامی علوم نمی‌توان شناخت واقع را دارای مطلوبیت ذاتی تلقی کرد، بلکه ارزشمندی و مطلوبیت آن در گرو این است که در راستای اهداف دین (اصلاح فردی و اجتماعی) و تحقق آرمان‌های جامعه قرار گیرد. روشن است که در رأس اهداف یک جامعه دین مدار، هدایت انسان جهت سعادت دنیوی و اخروی و اصلاح فردی و اجتماعی انسان‌ها قرار دارد و در رتبه بعد می‌توان به اهدافی همچون کنترل پدیده‌های طبیعی و انسانی به‌منظور رفع نیازها و حل مشکلات زندگی بشر و نیز تقویت نگرش توحیدی در نتیجه شناخت نظم‌ها و قوانین حاکم بر پدیده‌های جهان اشاره کرد.

هدف علم در پارادایم اسلامی

اختلاف‌های معنادار و عمیقی میان هدف علم در پارادایم اسلامی با هدف علم در پارادایم‌های سه‌گانه پیش‌گفته وجود دارد. در قرآن و روایات مرتبط می‌توان هدف‌های متعددی را برای جامعه و انسان یافت که به احتمال زیاد می‌تواند بعضی از آنها هدف علم نیز باشد. در آیاتی از قرآن^۱ و پاره‌ای از روایات، مسلمانان به اصلاح امور توصیه شده‌اند. آیات متعددی وجود دارند که مستقیم یا غیرمستقیم بر اصلاح امور اجتماعی و انسانی به‌عنوان هدف جامعه و انسان دلالت دارند.

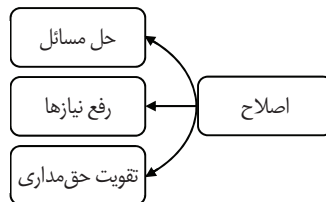
اما این پرسش مطرح می‌شود که اصلاح فردی و اجتماعی چطور و چگونه محقق می‌شود؟ آیا اصلاح بدون داشتن علم اصلاح امکان‌پذیر است؟ آنچه در لسان قرآن تقوی، پرهیزگاری، جهاد

۱. فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْسٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بِنَتْنِهِمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (بقره، ۱۸۳)؛ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَغْنَتْكُمُ الْيَتَامَى إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (بقره، ۲۲۱)؛ وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (بقره، ۲۲۵)، اصلاح بین مردم مورد توجه خداوند است، ولی برای تحقق آن نباید قسم یاد کرد؛ وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبِعَوْلِهِنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (بقره، ۲۲۹)؛ وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَاتَّبِعُوا حُكْمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحُكْمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ تَرِيدُوا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا (نساء، ۳۶)؛ لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (نساء، ۱۱۵)، کمک به دیگران، انجام کار نیک، و اصلاح بین مردم از موارد ارتباط شایسته بین مردم است؛ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (انفال، ۲)؛ وَأَصْلِحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ (انبیاء، ۹۱)؛ نَعْمَتِكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدِي وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُثِّبُ الْيَتِيمَ وَالْإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ (احقاف، ۱۶)؛ وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا... فَإِنِ قَاتُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسَمُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (حجرات، ۱۰)؛ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (حجرات، ۱۱)، همانا مردم مؤمن، برادر یکدیگرند، یعنی ارتباط مردم در جامعه اسلامی مشابه ارتباط فرزندان در یک خانواده است. نوع ارتباط بین مردم باید همراه با الفت باشد. الفت اساس همبستگی اجتماعی است. اسلام بر حفظ همبستگی اجتماعی و الفت تأکید بسیار دارد و الفت زوجین، الفت والدین و فرزندان و همچنین الفت فرزندان یک خانواده با یکدیگر (یعنی الفت خواهران و برادران) را اساس همبستگی اجتماعی قرار داده است. به همین خاطر است که اسلام وقتی می‌خواهد در سطح کلان و بین آحاد امت اسلامی همبستگی برقرار کند، می‌گوید: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ هَمَانَا اِفْرَادِ مُؤْمِنٍ، برادر یکدیگرند، یعنی ارتباط مردم در اجتماع مشابه ارتباط فرزندان یک خانواده است. افزون بر این آیات، در پاره‌ای از روایات نیز هدف و کردار پیامبران و امامان شیعه اصلاح به‌طور عام و اصلاح اجتماعی به‌طور خاص بیان شده است؛ به‌طور مثال این روایات که انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی (مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۶).

و اصلاح نامیده می‌شود، انتظارات و تکالیف علمی و معرفتی برای مخاطبان ایجاد می‌کند، چرا که حقایق وجود دارد که جز اصلاح‌شدگان آن را لمس و دریافت نمی‌کنند.^۱ برای اصلاح کردن خود، دیگران، جامعه و طبیعت به نظام‌های علمی متعدد نیاز داریم. از این رو باید علم را با هدف اصلاح عالم و آدم ساخته و پرداخته کرد. هدف علم و تحقیق در پارادایم اسلامی که خود را متعهد به حقیقت‌یابی و تکامل ماهیت یک‌بعدی و مادی‌گرایانه علوم طبیعی و علوم اجتماعی جدید و جوامع معاصر می‌داند، شناخت واقع و اصلاح امور طبیعی و اجتماعی است. به عبارت دیگر، نقش قرآن در زندگی انسان هدایت‌گری است. تحقق هدایت انسان نیز به تلاش او برای اصلاح‌گرایی است. اصلاح‌گرایی انسان مبتنی بر شناخت طبیعت و جامعه است که برای این منظور قرآن و روایات مرتبط بر راه‌های تعقل و شناخت حسی تأکید کرده است. اصلاح‌گرایی انسان نیازمند علوم و نظریه‌های خاص است. تحقق نقش هدایت‌گری قرآن و انجام تکلیف اصلاح‌گرایی انسان مبتنی بر شناخت جهان، معرفی راه‌های شناخت و شکل‌گیری علوم است.

بر اساس این تلقی، باید برای انجام بهتر تحقیقات و پیشرفت علوم، جایگاه اهداف علم در پارادایم اسلامی مشخص شود. مقصود از تعیین اهداف علم در پارادایم اسلامی آن است که هر علمی باید نوعی اصلاح در جامعه اسلامی، اعم از اصلاح طبیعی و انسانی و این نیز اعم از اصلاح فردی و اجتماعی را به همراه داشته باشد. بر این اساس علم باید اصول تحقق آرمان‌ها و توصیه‌های اصلاحی برای تحقق وضعیتی بهتر در جامعه اسلامی را ارائه دهد. آرمان‌ها و وضعیت مطلوبی که مورد نظر منابع دینی جامعه است. به عبارت دیگر علم باید آرمانی از آرمان‌های اجتماعی مورد انتظار جامعه یا دین را محقق سازد.

اصلاح مصداق‌های بسیاری دارد. حل مسائل و معضلات فردی و اجتماعی، تقویت حق‌مداری و رفع نیازها که در پاره‌ای از روایات برای هدف علم مطرح شده است، می‌تواند به معنای اصلاح باشد. به عبارت دیگر رفع نیاز اعم از فردی و اجتماعی خود نوعی اصلاح فردی و اجتماعی به حساب می‌آید.



۱. ر.ک: زخرف، ۳۶ و ۳۷؛ طلاق، ۲ و ۳؛ عنکبوت، ۶۹؛ حجر، ۱۴ و ۱۵؛ اعراف، ۱۷۹؛ توبه، ۷۸؛ نحل، ۱۰۸؛ بقره، ۲۵۱؛ یوسف، ۱۰۱ و ۶۸؛ کهف، ۶۵؛ مائده، ۱۱۰-۱۱۱؛ انبیاء، ۷۸-۸۰؛ نجم، ۴-۵؛ نساء، ۱۱۳؛ قصص، ۷؛ واقعه، ۷۹.

کثرت‌گرایی در هدف

آیا اصلاح‌گرایی به‌طور کلی اهداف دیگر پارادایم‌ها را رد می‌کند یا به‌نحوی از آنها استفاده می‌برد؟ به دلیل تأکید روایات اسلامی بر تفکر تحلیلی (اعقلوا الخیر درایه لاعقل روایه)، روش اصلاح‌گرایانه (کونوا نقادا لکلام)^۱ و مطالعه تطبیقی (اضربوا بَعْضَ الرَّأْيِ بَبَعْضِ يَتَوْلَدُ مِنْهُ الصَّوَابُ) در پارادایم اسلامی علوم انسانی، رویکرد کثرت‌گرایانه در باب هدف علم پذیرفتنی‌تر است. پارادایم اسلامی علوم، انحصاری بودن هدف سه پارادایم پیش‌گفته را رد می‌کند نه تبیین، تفهم و تغییر را به عنوان سه هدف علم. علوم اصلاح‌گرایانه ضمن رد انحصار هدف‌های پارادایم‌ها، بر نوعی کثرت‌گرایی و استفاده از هدف‌های علوم تجربی، هرمنوتیکی و انتقادی-عقلانی در جهت اصلاح جان و جهان به فراخور موضوع و روش سود می‌برد. پارادایم اسلامی علوم بر آن است که اصلاح جان و جهان مبتنی بر «تبیین»، «تفهم» و «تغییر» هر سه می‌تواند باشد.

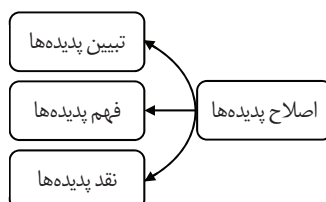
در منابع اسلامی گزاره‌هایی وجود دارد که بیانگر یکی از سه هدف مزبورند. نمونه‌ای از تبیین تجربی را می‌توانیم در آیاتی مشاهده می‌کنیم که بیانگر علل و عوامل پاره‌ای از پدیده‌های اجتماعی است (ر.ک: برات‌نژاد، بی‌تا). قرآن توجه به اختبار و تجربه را یکی از مراحل ضروری زندگی علمی انسان می‌داند^۲ و به همه انواع تجربه بشری، اهمیت یکسان می‌دهد. بنابراین، قرآن روش تجربی علوم و شناخت تجربی طبیعت و انسان را امری اسلامی تلقی می‌کند که مورد غفلت قرار گرفته است (ر.ک: اقبال لاهوری، ۱۳۴۶، ص ۱۷-۲۰). به‌طور قطع برای اصلاح پدیده‌های فردی و اجتماعی باید علل و عوامل آن پدیده‌ها را شناخت. از این‌رو در پارادایم اسلامی علوم انسانی، از تبیین در همه سطوح بی‌نیاز نیستیم.

رویکرد پارادایم اصلاح‌گرا به هدف علم، رویکردی تکثرگرایانه است که اهداف سه پارادایم (تبیین و کشف قوانین علی، فهم معانی کنش‌ها و نقد اجتماعی به‌منظور ایجاد زمینه تغییر) را دنبال می‌کند، زیرا اهداف علم در پارادایم‌های سه‌گانه، اگر در راستای تحقق اصلاح عالم و آدم نباشند، نافی و ناقض هدف علم در پارادایم اسلامی نیز نیستند و می‌توان آن اهداف را به شکلی برای اصلاح عالم و آدم به کار گرفت. شکی نیست که تبیین و فهم هر دو، به لحاظ فراهم کردن شناخت صحیح از واقعیت عالم طبیعت و جامعه، کارایی دارند؛ همچنین تغییر و سازوکار آن نیز با عنایت

۱. همچنین در قرآن در آیه الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ (زمر، ۱۹) به این نکته اشاره می‌کند که گوش فرا دادن به همه سخنان لازم است، اما باید از بین آنها فقط سخنان حق را پذیرفت. انسان پس از نقادی است که می‌تواند سخن سره را از ناسره تشخیص دهد و آن را بپذیرد. قرآن کسانی که خوب گوش می‌کنند، نقد می‌کنند و سپس سخن حق را می‌پذیرند را بهترین بندگانشان خود می‌شمرد و آنان را دارای خردی ناب می‌خواند.

۲. قَدْ خَلَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلُكُمْ سُنُّوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ (آل‌عمران، ۱۳۸)؛ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ (انعام، ۱۲)؛ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (عنكبوت، ۲۱).

به رسالت اصلی علم هنجارین و توصیه‌ای، یعنی تأمین سعادت حقیقی و اصلاح فرد و جامعه، از اهمیتی دو چندان برخوردار است.



تفهم در پارادایم اسلامی علوم

کثرت‌گرایی به معنای نوعی هرج و مرج در هدف علم نیست که همه علوم به دنبال همه اهداف باشند، بلکه شاید بتوان گفت یک مرزبندی میان علوم و اهداف وجود دارد: تبیین در علوم طبیعی و فهم و تغییر در علوم انسانی؛ اما تبیین در انحصار علوم طبیعی و تفهم و تغییر در انحصار علوم اجتماعی نیز نیست. در هر علمی به فراخور موضوع می‌توان از شیوه‌های مختلف تبیین، تفهم و تغییر برای اصلاح امور بهره‌مند شد. اگرچه غلبه در علوم طبیعی تبیین و در علوم اجتماعی تفهم و تغییر است، ولی این به این معنا نیست که در طبیعت چیزی برای تفهم یا تغییر وجود ندارد؛ به‌طور مثال، یاد خدا از سوی اشیای مادی و غیرزنده و حیات خاک و سنگ در طبیعت یا شعور آب در تنظیم بلورهای یخ هنگام نواختن موسیقی یا قرارگرفتن کنار انسان معنویت‌گرا و با روان سالم از موارد شعور اشیاء است. برخی از رویدادهای منسوب به حضرت داوود و سلیمان علیهم‌السلام نیز حاکی از شعور در پاره‌ای از جمادات است؛ برای مثال خداوند می‌فرماید: ما کوه‌ها را مسخر ساختیم که همراه داوود تسبیح می‌گفتند و همچنین پرندگان را.^۱ براساس این‌گونه آیات شناخت طبیعت نیازمند روش تفهم نیز هست و نمی‌توان فقط با روش‌ها و ادراک‌های حسی آن را شناخت. برخی آیات نیز اموری را به طبیعت نسبت می‌دهند که گویا طبیعت شعور دارد و این شعور فراتر از آن است که انسان بتواند به صورت حسی آن را دریافت کند؛ برای مثال رعد تسبیح و حمد خدا می‌گوید،^۲ آسمان‌های هفت‌گانه و زمین و کسانی که در آنها هستند، همه تسبیح او می‌گویند و هر موجودی تسبیح و حمد او می‌گوید، ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید.^۳ طبق انتهای این آیه که ما تسبیح آنها را نمی‌فهمیم و

۱. فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعَلَّمْنَا وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ يُسَبِّحُونَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ (انبیا، ۸۰)؛ إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحُونَ بِالْعُشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ (سوره ص، ۱۹).
 ۲. وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ (رعد، ۱۴).
 ۳. تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَّا تُفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ خَلِيمًا غَفُورًا (اسراء، ۴۵).

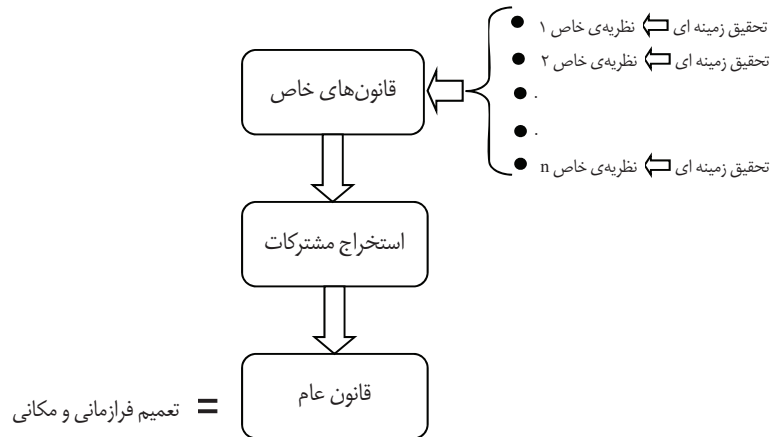
اینکه فهم این نوع از رویدادها در قلمرو علوم عرفانی است، تبیین این امور از قلمرو علوم عرفی خارج است و در علوم طبیعی موجود باید به تبیین مادی پدیده‌های طبیعی بسنده شود.

تبیین در پارادایم اسلامی علوم

تبیین خاص علوم طبیعی نیست و گاهی در امور اجتماعی نیز می‌توان تبیین کرد. در علوم اجتماعی هم می‌توان براساس آیاتی که در آنها به سنت‌های الهی اشاره شده است، به وجود قوانین باور داشت و براساس آنها به تبیین پدیده‌های اجتماعی اقدام کرد. می‌توان تبیین را در تحلیل زندگی اجتماعی از منظر دین نیز دنبال کرد. تبیین برای مطالعه قواعد فراگیر و باثبات اجتماعی و تعیین علت‌های عملی (نه علل عام) این باورها و شیوه‌های ارتباطاتی می‌تواند به کار گرفته شود.

توضیح اینکه، قوانین (سنت‌ها) در علوم اجتماعی به دو دسته عام و خاص تقسیم می‌شوند. قوانین عام در علوم اجتماعی که تعدادشان هم اندک است همان مواردی است که خداوند در قرآن از آنها برده برداشته است، اما قوانین خاص در علوم اجتماعی، تعمیم‌های زمانمند و مکانمند هستند. این تعمیم‌های خاص نتیجه ماهیت مشترک واقعیت اجتماعی و این واقعیت است که یک عنصر اصلی در تمامی زمینه‌های اجتماعی، شناختی است که مردم از ارتباط‌های خود دارند. همان‌گونه که این معرفت، تغییرپذیر است، تعمیم‌های خاص دانشمندان علوم اجتماعی در مورد ارتباط‌های مردم نیز قابل تغییر است.

غیر از قرآن که یکی از راه‌های کسب قوانین عام است، القای خصوصیات قوانین خاص نیز می‌تواند راهی برای کسب قوانین عام باشد. قوانین عام از مشترکات تعمیم‌های زمانمند و مکانمند قوانین خاص به دست می‌آید. به عبارت دیگر اگر مشترکات قوانین خاص را که در زمان‌ها و مکان‌های مختلفی با روش‌های مقبول و مرسوم مثل تحقیقات زمینه‌ای (نظریه زمینه‌ای) به دست آمده‌اند، استخراج کنیم به نوعی به تعمیم‌ها و قوانین عام دست یافته‌ایم. بنابراین منظور از قانون عام در اینجا گزاره‌های عامی است که از وجوه مشترک تعمیم‌های زمانمند و مکانمند به دست آمده است. به طور مثال می‌توان به تعدادی مطالعه و تحقیق در مورد علل طلاق در تعدادی جامعه با روش زمینه‌ای اشاره کرد که هر یک به نظریه‌ای زمینه‌ای دست می‌یابند. نتایج هر یک از این تحقیقات زمانمند و مکانمند است. حال اگر علل مشترک طلاق در این موارد را استخراج کنیم، می‌توان به نوعی قانون عام که شامل همه مورد‌های مطالعه می‌شود، دست یافت.



تغییر در پارادایم اسلامی علوم

افزون بر نشان دادن جایگاه تبیین و تفهم در پارادایم اسلامی، می‌توان نقش تغییر را نیز در این پارادایم پذیرفت؛ چرا که رویکرد آسیب‌شناسانه و انتقادی به معنای عام کلمه، حضور چشمگیری در قرآن و روایات مرتبط دارد، زیرا اصولاً اقتضای اینکه پارادایمی به سوی هدایت و اصلاح دنیا و آخرت انسان جهت‌گیری کند، همین است که با نگاه انتقادی، آسیب‌شناسانه و اصلاح‌گرایانه به مسائل گوناگون پردازد. برای نمونه، قرآن کریم در خلال بیان گوشه‌هایی از کنش‌ها و نگرش‌های قوم بنی‌اسرائیل به‌عنوان یک قوم تأثیرگذار در تاریخ، به آسیب‌شناسی و نقد عملکرد آنان پرداخته و پاره‌ای از نقاط منفی کارنامه ایشان را برجسته می‌سازد.

رویکرد تغییر وضع موجود در بین آیات قرآن و روایات معتبر به وفور یافت می‌شود، زیرا ادیان که هدف هدایت انسان و اصلاح بین مردم و امور این جهانی و آن جهانی را دارند، باید با رویکرد تغییر وضع موجود به امور توجه دهند؛ به‌طور مثال می‌توان به آیه *إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ*^۱ اشاره کرد که در آن مکانیسم تغییر بیان شده است که حکایت از تأیید اصل تغییر دارد.

خلاصه اینکه

جامعه‌شناسی اصلاح‌گرا در سوژه‌هایش معرفت و خودشناسی ایجاد می‌کند. شاید این اشکال در این ادعا مطرح شود که اصلاح و خودشناسی فقط در شرایط اجتماعی مناسبی امکان‌پذیر است که در جوامع «نابرابرخواه» تحقق نمی‌یابند. به محض بیان این اشکال، دستیابی به هدف اصلاح در

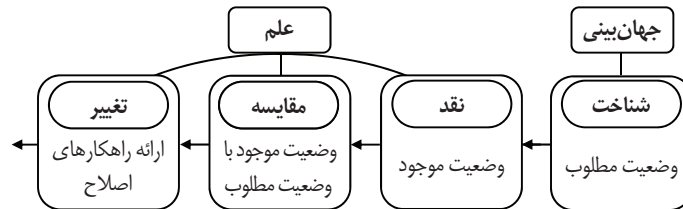
۱. رعد، ۱۱؛ همچنین ر.ک: اعراف، ۵۳.

چنین جامعه‌ای با هدف تغییر و رهایی بخشی جایگزین خواهد شد. رهایی بخشی و تغییر نیز نیازمند مشخص کردن جامعه مطلوب خواهد بود. تحقق جامعه مطلوب نیازمند شرایطی است. به این ترتیب هدف رهایی بخشی و تغییر مستلزم نوعی استفاده از ابزار تکنیکی و استفاده از کنترل برای ایجاد این شرایط است.

علم اصلاح‌گرایانه

علم اصلاح‌گرایانه به دنبال بهبود و اصلاح وضعیت موجود است. جهان‌بینی در پارادایم اسلامی راجع به وضعیت مطلوب عالم طبیعت، نظام اجتماعی و انسان طرحی ارائه می‌کند؛ اما علم در پارادایم اسلامی از آسیب‌های نظام طبیعت، نظام اجتماعی و انسان موجود غافل نیست؛ یعنی همچنین درباره اینکه انسان و نظام اجتماعی چگونه باید به وضع مطلوب برسد و چگونه توسعه و تکامل یابد و راهکارهای آنها چیست، نظریه‌ها و راهکارهایی ارائه می‌دهد. جهان‌بینی از آرمان‌های نظام اجتماعی و انسان مطلوب سخن به میان می‌آورد؛ اما علم در مقابل آن به دنبال شناخت وضعیت موجود و ارائه نظریه‌ها و راهکارهای اصلاح آن است. جهان‌بینی پارادایم اسلامی نشان می‌دهد که جامعه مطلوب چگونه جامعه‌ای است و روش شناسی و معرفت‌شناسی پارادایم نشان می‌دهد که چگونه جامعه و انسان از وضعیت مطلوب و آرمان‌هایشان دور افتاده‌اند. علم اصلاح‌گرا بر توهمات و عدم عقلانیت موجود در جامعه انگشت می‌گذارد؛ به همین ترتیب نمی‌تواند سخنی راجع به اینکه آرمان و مطلوبیت اجتماعی چیست، بگوید؛ اما می‌تواند نشان دهد که چه شده که جامعه از آرمان‌هایش بازمانده است. علم در پارادایم اسلامی، می‌تواند نشان دهد که جامعه ما در تحقق آرمان‌هایش شکست خورده است. بنابراین تکنیک خاص دیدگاه نظری علم اصلاح‌گرایانه، نقد وضعیت موجود است.

نحوه عملکرد بُعد اصلاحی علم در پارادایم اسلامی به این ترتیب است که نهادهای اجتماعی و یا افراد را با اختلافی که میان آرمانشان و وضعیتی که در آن به سر می‌برند، رو در رو می‌کند. به این ترتیب علم اصلاحی وضعیت موجود یک پدیده اجتماعی را براساس آرمان آن پدیده نقد می‌کند. فرایند آشکار کردن فاصله و اختلاف میان وضعیت مطلوب (آرمان) و واقعیت بیرونی یک پدیده، و ارائه دادن نظریه‌ها و راهکارهایی برای کم کردن این فاصله بنیان بخشی از پارادایم اصلاح‌گرایانه است. هدف علم اصلاح‌گرایانه از پرده برگرفتن از این اختلاف و شکاف‌ها و پیشبرد جامعه در جهت اصلاح است. علم اصلاح‌گرایانه قصد دارد به انسان‌ها کمک کند تا به نحو انتقادی درباره جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، تأمل کنند (ر.ک: شرت، ۱۳۸۷، ص ۲۸۰-۲۸۱).



علوم اجتماعی اصلاح‌گرا

علوم انسانی علمی هستند که درصددند به اصلاحات فردی و اجتماعی بپردازند. طبق این تعریف، علوم اجتماعی اصلاح‌گرا علمی است با هدف اصلاح و بهبود اوضاع و احوال اجتماعی که باید در جوامع، شهرها، روستاها و... به کار گرفته شوند، تا آنها را از آسیب‌هایی برهانند که پیامد مدرن شدن جامعه، شهرنشینی، صنعتی شدن و... است.

نکته‌ای که در کنار مسئله اصالت‌الفرد و اصالت‌الجمع شایان توجه است، رابطه فرد و جامعه است. در آموزه‌های اسلامی ارزش‌های جمعی بر ارزش‌های فردی ارجحیت دارد. در پارادایم اسلامی، هدف از علم اصلاح جامعه با سازوکار اصلاح فرد براساس آرمان‌های اسلام است؛ چرا که اصلاح اجتماعی، بدون اصلاح فرد فرد مردم غیرممکن است. به همین دلیل، ابتدا باید به اصلاح فرد توجه کرد تا ضمن اصلاح افراد، مقدمه‌ای برای اصلاح اجتماعی فراهم آید. اصلاح اجتماعی، کانون هر نظام اجتماعی و مقدم بر اصلاح فردی است. در حقیقت در چشم‌انداز اسلام، اصلاح فردی به‌عنوان پیش‌نیاز اصلاح نظام اجتماعی است.

هدف علوم اجتماعی ساخته و پرداخته شده با نظریه‌های دینی با توجه به توصیه‌های قرآن در مورد اصلاح، اصلاح جامعه با زبان علمی به جای زبان دینی است؛ چرا که نظام اجتماعی را می‌توان اصلاحش کرد تا کارش را خوب انجام دهد. راهکار اصلاح عبارت است از انتقاد از عملکردها، آگاه کردن افراد و عناصر نظام از وظایف و تکلیفشان. به عبارت دیگر هدف علوم اجتماعی ساخته و پرداخته شده با نظریه‌های دینی بررسی قوانین اصلاح ارتباطات اجتماعی مردم و ارائه راهکارهای اصلاحی برای بهبود ارتباطات اجتماعی آنان است. نظریه جامعه‌شناختی مستنبط از قرآن و روایات معتبر مرتبط با تحقیقات کتابخانه‌ای و با روش تفسیر متن به دست می‌آید که پس از آن به سوی بررسی تجربی واقعیت اجتماعی با کاربرد یک چارچوب نظری و یک مدل تحلیل سوق پیدا می‌کند.

جامعه‌شناس براساس این رویکرد به جامعه‌شناسی اسلامی، چارچوبی نظری برای تحلیل مسائل، پدیده‌ها و واقعیت‌های اجتماعی می‌سازد که با پیش‌توانه آن بتواند راهکارهای اصلاحی

برای بهبود اوضاع و احوال اجتماعی ارائه کند. هدف جامعه‌شناسی اسلامی بررسی قوانین دگرگونی ارتباطات اجتماعی و ارائه راهکارهای اصلاحی برای بهبود ارتباطات اجتماعی است. نظریه استخراج‌شده از متون دینی، نظریه‌ای جدید است.

نظریه‌های علوم انسانی-اجتماعی را می‌توان به دو دسته نظریه تقسیم کرد: نظریه‌های سنتی و نظریه‌های جدید. نظریه سنتی نظریه‌ای است که جزئی از تلاش انسان برای بقا هستند. هدف این نظریه‌پردازی این است که تلاش برای بقا را کارآمدتر کند. اما نظریه جدید به این منظور ساخته و پرداخته می‌شود تا انسان و جامعه را اصلاح کند. در حقیقت می‌توان نظریه‌پردازی جدیدی به وجود آورد که قصدش پیشرفت انسان و جامعه در جهت اصلاح باشد. چنین نظریه‌ای، نظریه هنجارین و به تعبیری انتقادی است.

خلاصه و نتیجه‌گیری

جدول ۱: خلاصه مقاله را می‌توان به صورت زیر ارائه کرد

پژوهش	ویژگی انسان	انسان‌شناسی	راهبرد	هدف	نوع تحلیل	نوع گزاره	پارادایم
توصیفی، نظریه‌آزمایی	اصالت عقلانیت	جبر محیطی	ابزاری	کنترل و پیش‌بینی	علمی-تجربی ساختاری	جهان‌شمول	اثباتی
توصیفی نظریه‌پردازی	اصالت خلاقیت	اصالت اراده	عملی	اکتشاف و نظریه‌سازی	نهادی و نگرشی	غیرتعمیمی و غیرتفریدی	تفسیری
انتقادی تغییر وضعیت	اصالت عقلانیت و خلاقیت	اصالت جبر و اختیار	تاریخی	تغییر و رهایی بخشی	تحلیل ساختاری دیالکتیکی	جهان‌شمول	انتقادی
توصیفی-انتقادی هنجارین	کثرت‌گرا	اضطراب	فرهنگی	اصلاح	کثرت‌گرا	تعمیمی استثنایپذیر	اسلامی

۱. براساس پارادایم اسلامی علوم، تحقیقات طبیعی به‌طور اجتناب‌ناپذیری به هستی‌شناسی و تحقیقات اجتماعی به انسان‌شناسی مرتبط هستند؛ اما دستاوردهای تحقیقات اجتماعی برخلاف نتایج تحقیقات در علوم طبیعی که فرازمان و فرامکان هستند، در متن شکلی از زندگی و در فرایندی که در آن دانشمند علوم اجتماعی شکل‌های گوناگون زندگی را با اصطلاحات علوم اجتماعی تشریح و تعدیل می‌کند، واقع می‌شود؛

۲. در باب این پرسش که هدف از معرفت به جهان (طبیعت و انسانی) چیست؟ این پاسخ به دست آمد که هر یک از پارادایم‌ها بر هدفی خاص تأکید دارند. اثبات‌گراها به تبیین علمی، پیش‌بینی و کنترل؛ تفسیری‌ها به بازسازی و تفهم؛ انتقادی‌ها به افشاکردن و رهایی‌بخشی؛ پست‌مدرن‌ها به بی‌قاعدگی و انشقاق و پراگماتیست‌ها به فایده‌بخشی عملی اشاره می‌کنند؛

۳. نتیجه دیگر اینکه هدف پارادایم اسلامی علوم و نظریه‌های آن با توجه به آیات قرآن و روایات مرتبط، اصلاح فردی و اجتماعی با یک زبان علمی است؛ چرا که عالم طبیعت و نظام اجتماعی را می‌توان تبیین و فهم کرد تا بتوان اصلاحشان کرد تا کارشان را خوب انجام دهند. راهکار اصلاح عبارت است از تبیین درست و فهم دقیق پدیده‌های طبیعی در نظام طبیعت؛ و تبیین درست، فهم دقیق، انتقاد سازنده از وقایع اجتماعی و آگاه کردن افراد و عناصر نظام از وظایف و تکلیفشان در نظام اجتماعی؛

۴. با رد رویکرد انتقادی به علم که «علم باید در خدمت عقیده باشد» و رویکرد پوزیتیویستی که «علم باید از عقیده مبری باشد» رویکرد سومی از قرآن برداشت شد که «علم باید حقیقت را نشان دهد»؛ اما حقیقت کشف شده باید برای پژوهشگر و مردم باور شود تا نقش اصلاح‌گرایانه پیدا نماید. علم باید علل و عوامل مثبت و منفی پدیده‌ها را نشان دهد و راه پیشرفت و اصلاح را باز نماید؛

۵. می‌توان با الهام از متون دینی، هنجارین و ارزشی بودن علم را یکی از دست‌آوردهای رویکرد اصلاح‌گرایانه به علم تلقی کرد.

منابع

- ✽ قرآن مجید با ترجمه مکارم شیرازی.
۱. ایمان، محمدتقی (۱۳۹۱)، فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
 ۲. اقبال لاهوری، محمد (۱۳۴۶)، احیای فکر دینی در اسلام، ترجمه: احمد آرام، تهران: رسالت قلم.
 ۳. برات‌نژاد، محمدرضا، تبیین‌های اجتماعی در قرآن کریم، مشهد: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمی، گروه پژوهشی مطالعات اجتماعی دین، [بی‌تا].
 ۴. بنتون، تد و یان کرایب (۱۳۸۴)، فلسفه علوم اجتماعی، بنیادهای فلسفی تفکر اجتماعی، ترجمه: شهناز مسمی‌پرست و محمود متحد، تهران: مؤسسه انتشارات آگاه.
 ۵. بلیکی، نورمن (۱۳۹۱)، پارادایم‌های تحقیق در علوم انسانی، ترجمه، تدوین، مقدمه و تعلیقات: سیدحمیدرضا حسنی، محمدتقی ایمان و سیدمسعود ماجدی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
 ۶. دورژه، موریس (۱۳۶۲)، روش‌های علوم اجتماعی، ترجمه: خسرو اسدی، تهران: امیرکبیر.
 ۷. روبینشتاین، دیوید (۱۳۸۶)، مارکس و ویتگنشتاین، پراکسیس اجتماعی و تبیین اجتماعی، ترجمه: شهناز مسمی‌پرست، تهران: نشر نی.
 ۸. سایر، آندرو (۱۳۸۵)، روش در علوم اجتماعی: رویکردی رئالیستی، ترجمه: عماد افروغ، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
 ۹. شرت، ایون (۱۳۸۷)، فلسفه علوم اجتماعی قاره‌ای: هرمنوتیک، تبارشناسی و نظریه انتقادی از یونان باستان تا قرن بیست و یکم، ترجمه: هادی جلیلی، تهران: نشر نی.
 ۱۰. مارتین، دیوید، جان ارم میلز، ویلیام اس پیکرینگ (۱۳۹۴)، جامعه‌شناسی و الهیات، ترجمه: علی مرشدی‌زاد، تهران: ترجمان علوم انسانی.
 ۱۱. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق)، بحارالأنوار: الجامعه لدرر اخبار الاثمه الاطهار، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
 ۱۲. ملکیان، مصطفی (۱۳۹۰)، روش‌شناسی تحقیق در علوم انسانی، درس گفتار، برگزار شده در مؤسسه پنجره حکمت.
13. Newman, W. L. (1997), *Social Research Methods, Qualitative and Quantitative Approaches*, London: Allyn and Bacon.